



برلین - ۲۶ سپتمبر ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

یادداشت:

مطلب ذیل، که مقایسه دو غزل قدیم و جدید است، چیزی بالا هشت سال پیش، رقم پذیرفت و در صفحه همان روز "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر شد.

"استاد اسیر" و "حافظ شیراز"



در صفحه امروز، ۳۰ جولای ۲۰۱۰، پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" غزلی شهوار از استاد سخن، جناب "محمد نسیم اسیر" را مطالعه کردم و در مخیله و ذهنم، غزل مشهور "حافظ شیرازی" - که "لسان الغیب" لقب گرفته است، تداعی گردید.

حافظ پرستان گویند، که دور غزل و غزلسرائی گذشته است، چون این فن سخنگویی با غزلهای حافظ به دُروه و اوج و معراج خود رسید. و چون کسی دگر به پای و پایه "حافظ" نرسید، پس عمر غزل هم گویا بسر رسید. من به دلائل مختلف، مخالف این عقیده عراق آمیز هستم:

- اول این، که چرا کسی را مطلق بسازیم؟؟؟

- اگر غزلیات (شعر) حافظ و هر غزلسرای (شاعر) دیگر پیش و پس از او را مد نظر بگیریم، تعدادی را در اوج زیبایی و جزالت و سلاست و رشافت مییابیم؛ تعدادی را در حد متوسط. ولی شماری را باید در مرتبه پائین و بل پائین تر از پائین، درجه بزنیم.

میگویند، که غزلهای حافظ، در اوج عرفان و تصوّف سروده شده اند. من درین بحث مختصر نه در پیّ تعریف و تمجید عرفان و تصوّف و نه در صدد تکذیب و تخطئه آن. همین قدر میدانم، که از قرنهایست، که

عمر این فن بسر آمده و بشر با دید علمی امروزی نمیتواند، موضوعات عرفانی و تیزها و تخیلات عارفانه را از جهان هستی و کائنات

قبول کند!!! کسانی، که در زمانه ما دنبال مسائل عرفانی را میگیرند، از نظر من یا از علوم طبیعی و دانش امروزی هیچ بهره ای نبرده اند، یا که نبض زمان و زمانه خود را درنیافته اند. چنین اشخاص در خوشبینانه ترین حالت، وقت خود و دیگران را ضایع میکنند.

اگر موضوعات عرفانی و تصوفی را یک طرف گذاشته و "سخن" را از روی فن "سخنگویی" بسنجیم، بعضی سخنوران پیش و پس از حافظ را تا به روزگار امروزی سراغ داریم، که کلامشان به پختگی، همسنگ کلام حافظ و هر سخنگوی و الاشان متقدم دگر ادب در، بوده میتواند.

از بهر نمونه غزلی از فخر الشعراء، استاد محمد نسیم "اسیر" را، که از غنیمتهای شعری دوران مایند، در مقایسه با یک غزل حضرت "حافظ" پیش میکشم، که در عین وزن و قافیه و ردیف سروده شده اند:

استاد محمد نسیم «اسیر» چین جبین

گر شیوه دلداری در عشق چنین باشد	نام ار برم از عشقت، این بار پسین باشد
از سوی تو در کارم امید گشایش نیست	هر لحظه خم ابرو یا چین جبین باشد
گه بر سر گیسویت خم بر سر خم افتد	گه گوشه دامنات چین بر سر چین باشد
گه مژه ات از ابرو، پیوسته کمان گیرد	گه فتنه ز چشمانت، بگرفته کمین باشد
این جلوه خودخواهی تا کی ز جهان خیزد	وین آفت بدبینی، تا کی به زمین باشد
در کار من از عشقت، از بس گره افتاده	تصویر گشایشها در چرخ برین باشد
کفر سر گیسویت، گر عطفشان گردد	نامت به ختن گیرد، گام تو به چین باشد
گر چشم سخنگویت با مژه به هم سازد	آن در پی دل افتد، وین در پی دین باشد
مضمون محبت را از یاد میر، کاخر	«صد حکمت لقمانی، بنهفته درین باشد»

احوال "اسیر" خود، بیهوده چه میپرسی؟

تو ماه جهانتابی، او خاک نشین باشد

حافظ شیراز

کی شعر تر انگیزد خاطر، که حزین باشد
از لعل تو گـر یابم، انگشتی زنهار
غمناک نباید بود، از طعن حسود ای دل
هر کو نکند فهمی، زین کلک خیال انگیز
جام می و خون دل، هریک به کسی دادند
در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود
یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد
صد مُلک سلیمانم، در زیر نگین باشد
شاید که چو وابینی، خیر تو درین باشد
نقشش به حرام ار خود صورتگرچین باشد
در دائره قسمت اوضاع چنین باشد
کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد

آن نیست، که حافظ را رندی بشد از خاطر
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد



Maroofi_k_ostaad_asseer_wa_haafez_e_sheraaz.pdf